اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 سوال: مسئله صلاة استسقاء كه می‌خوانند چگونه است؟ و احیاناً بارانی هم نمی‌آید؟ و آیا در جایی كه اصلًا احتمال بارانی نیست باید خوانده شود؟

 استاد: آن چه كه ما در شرع داریم تعبد مكلفین است به اتیان این فریضه به همین كیفیت و به همان نحوه‌ای كه درج شده در آن با رعایت موازین و مستحبات و غیره و این یك حكم فقهی و تكلیفی است كه باید به این مسئله پرداخته بشود و چه بسا در بعضی از اوقات ممكن است كه باران هم نیاید ولكن تكلیف بر اتیان به صلاه استسقاء هست بعضی‌ها این مسئله صلاه استسقا را بیش از آن كه مشروعیت و اولویت آن را مرتبط به شارع بدانند این را به خودشان برمی‌گردانند لذا از این استیحاش دارند كه یك وقتی نماز استسقا بخوانند و باران نیاید، من یادم است در بعضی از نوشته‌هایی كه می‌خواندم در آن جا نوشته بود كه بعضی خاطرات مربوط به یعنی آقایان بود كه فوت كردند البته مدتی است كه فوت كردند كه ما در جایی بودیم و مدتها باران نیامد و مردم هم نگران بودند لذا بعضی‌ها آمدند پیش ما و از ما درخواست كردند كه صلاه استسقا بخوانیم و ما استنكاف كردیم و دلیلش هم این بود كه گفتم اگر ما نماز بخوانیم و باران نیاید این ضعف شیعه تلقی خواهد شد كه در جایی كه اكثرا اینها از اهالی سنی مذهب هستند و شیعه بیاید نماز بخواند و بعد هم باران نیاید ببینید یك فقیه نظرش نسبت به احكام چگونه است چه قدر باید ما دور و پرت باشیم از مسئله كه شارع وقتی كه تكلیف به صلاه استسقا می‌كند به ما مربوط نیست كه می‌آید یا نمی‌آید دیدگاه اهل معرفت و توحید را در این مورد باید ببینیم كه اهل معرفت اصلا از خود، خودی و استقلالی نمی‌بینند كه بگویند حالا صلاه استسقا بر آن استسقا مترتب می‌شود یا نمی‌شود می‌گوید شارع حكم كرده به استحباب صلاه استسقا و السلام تمام شد ما باید بخوانیم، نمی‌آید به ما مربوط نیست مگر ما قیم دین هستیم ببینید اینها همه مسائلی است كه ریشه در نفس دارد و بعد كار دست می‌دهد یعنی فقط مسئله به صلاه استسقا منتهی نمی‌شود قضیه برمی‌گردد به مسائل اجرایی، قضیه برمی‌گردد به بعضی از فتاوای بسیار مهم و حیاتی كه شخص خود را متولی اسلام می‌داند و برای این كه كم نیاورد از بعضی از مسائل مهم استنكاف می‌كند، متولی اسلام بنده و جنابعالی نیستید متولی یك نفر است آن هم امام زمان است و غائب است تمام شد رفت متولی دین امام زمان است نه بنده نه امثال بنده و همه ما وسائط هستیم وسائلی هستیم به مقدار تقرب به آن مرتبه ما فقط آگاهی داریم لكن ولایت نداریم ولایت فقط مال او است ولایت بر دین و ولایت بر شرع فقط اختصاص به صاحب الامر دارد و بس تمام ما به میزان قرب به آن ساحت و به آن حریم اطلاع داریم كه در آن جا چه خبر است یك كسی خیلی اطلاع دارد اطلاعش اطلاع به عنوان وحدت و عینیت است و آن شخصی است كه عارف بالله و ولی الهی باشد و مستنبط احكام از مبدأ باشد این فرد طبعا به واسطه قرب و وحدتی كه دارد، وحدت در مسیر و در تجلی و مجلی به واسطه این وحدت آن چه را كه مُنشأ از عالم ملاكات هست همان طور تشخیص می‌دهد و حالا یا مصلحت در اظهار دارد یا ندارد بالاخره در تشخیص حرفی نیست ولی برخی‌ها نه علی حسب مراتب التشكیكیه اینها به آن میزان ارتباط دارند و آن كسی كه دور باشد از مرحله و پرت باشد فتاوای خلاف ما أنزل الله می‌دهد چنان كه مشاهده می‌شود كه چه مسائلی هست و آن كسی كه نزدیكتر باشد نزدیكتر ولی باز این مصون از خطا و اشتباه نیست ما فقط همین هستیم یعنی فقط كاری كه یك فرد انجام می‌دهد به عنوان یك عالم دین، فقط اطلاع خود و دوم اطلاع دیگران است، بس، نه ولایتی دارد، نه وكالتی دارد، نه وصایتی دارد هیچی ندارد تبلیغ می‌كند یك دفتر آگهی روزنامه را ندیدید می‌آیند پیش او می‌گویند آقا فلان آگهی را برای ما در روزنامه بزن یك مغازه می‌خواهیم بفروشیم یك مغازه می‌خواهیم بخریم فرض كنید كه فلان دستگاه را نیاز داریم فقط نشسته نه ارتباط دارد با آن شخص می‌گوید آقا آگهی این قدر پولش می‌دهد پس فردا هم در روزنامه آگهی درمی‌آید دیگر نه وكیل از طرف اوست نه ولی است هیچی نیست نشسته در دفتر و آگهی می‌دهد در همین مقدار كارمان ما فقط همین است كارمان این است كه نشستیم در دفتر و آگهی می‌دهیم به افراد كه مطلب این است حالا باران نیامد لعل این كه امام زمان نخواهد الان در فلان جا باران بیاید به ما چه ربطی دارد مگر ما در این جا قیم دین هستیم مگر ولی دین هستیم ما چه جایگاهی باید داشته باشیم در ارتباط با احكام همین جایگاه فقط صرف اطلاع یافتن كما هو هو علی حسب الاستعداد و الظرفیة و السعة این یك مسئله است كه طبعاً یكی به واسطه اطلاع بر مسائل و دوم هم به واسطه آن تهذیب و نورانیت پیدا می‌شود و اصلا مشخص است كه هر مقدار انسان مراقبه‌اش بیشتر باشد به آن ملاك بهتر می‌تواند برسد و اما شما كه الان در این جا می‌گویید من اگر بخواهم نماز بخوانم به عنوان یك عالم شیعه هستم و بعد اگر باران نیاید این وهن شیعه است به تو چه مربوط است آیا خدا در وقتی كه تشریع كرده گفته كه اگر در شأن خود نمی‌دانی كه بر صلاه تو استسقایی شود نخوان بسیار اگر این طور است هیچكس نباید بخواند غیر از امام زمان چه كسی در شأن خود می‌بیند همه باید بروند پی كارشان، خدا كه نگفته اگر تو واجد شرایط هستی بخوان اگر نیستی نخوان آدم نمی‌خواند می‌گوید آقا ما نیستیم یعنی حكم الهی در این ظرف تشریع شده و گفته در این جا مستحب است بخواند امام جماعت و امام جماعت هم كه در روایات داریم همین ائمه جماعات و صلحا هستند همین افراد اتقیا هستند همین هایی كه بالاخره شیعه هستند با هزار خطا و اشتباه همین‌ها هستند این باید برود بخواند و نیت خودش را خالص كند و با این قصد برود كه من كاره‌ای نیستم و تكلیفم را انجام می‌دهم به من چه مربوط است به من چه ارتباط دارد اتفاقا خیلی قضایای بود نظایر این مسئله اتفاق می‌افتاد حتی در زمان ائمه هم اتفاق می‌افتاد كه یك نماز استسقایی خوانده می‌شود و باران نمی‌آید و مردم شروع می‌كردند به اعتراض و شك یكدفعه باران شروع می‌شد و قضیه اصلا از این رو به آن رو می‌شد در زمان مرحوم آقا سید محمدتقی خوانساری ایشان رفتند و دو مرتبه نماز خواندند مستحب است آدم دو مرتبه برود و بخواند و بعد هم مسخره می‌كردند و این انگلیسها كه این جا بودند خیال می‌كردند كه توپ و تانكها را آماده كرده بودند كه خیال می‌كردند می‌خواهد تظاهرات بشود مردم بر علیه آنها می‌خواهد چه بشود و گفتند كه آخر نماز هم باران نمی‌آید اینها بلند شدند رفتند بیرون دارند نماز می‌خوانند بعد كه ایشان برگشتند باران آمده بود به حدی كه نزدیك بود سیل راه بیافتد در جایی كه یك لكه ابر هم در آسمان دیده نمی‌شد در هیچ كجا وسط تابستان بود دیگر اصلا خیلی عجیب بود این مسئله در فقه باید مورد توجه قرار بگیرد كه نماز باران خواندن این نماز باران این شواهدی دارد و شواهدش در این جا و آن جا است و باید بر این اساس خوانده بشود لذا در این مواردی كه شما ذكر كردید این به اصطلاح از بحث فقهی خارج است به یك معنا اجتماعی است می‌توانیم جزو مسائل اخلاقی به حساب بیاوریم و جزو به كراماتی مثلا از اینگونه مسائل نسبت به اشخاص و ولی مطلب بالاتر است از حیطه كرامات است در اینجا عرض بنده این است كه چرا ما قضیه را به نفس تكلیف برنگردانیم حالا شخص كراماتی داشته البته خیلی از این نماز باران‌ها بر اساس كرامت هم نبوده یعنی در همین كشورهای سنی گاهی خب اتفاق می‌افتد كه نماز می‌خوانند و باران می‌آید بنده خودم یادم است یك سال كه من عمره مشرف بودم آن جا گفتند قحطی است و درخواست شده بود كه افراد بخوانند اتفاقا خود ما هم در همان نماز استسقا كه در مسجدالحرام بود حاضر شدیم بعد از یك روز یا دو روز كه اصلا برای خود ما عجیب بود اهل تسنن نماز بخوانند باران می‌آید ما می‌خوانیم نمی‌آید قضیه چیست خیلی عجیب باران آمد و آب راه افتاده بود چه وضعی و خیلی مردم شادی می‌كردند یادم است در خیابان‌ها چه هلهله‌ای می‌كردند بوق می‌زدند ماشین ها كه باران آمده نماز باران خوانده بودند التفات كردید اینها مطالبی است كه خلاصه نشان می‌دهد ما در كار خدا فضولی نباید بكنیم و ما نباید تصور كنیم كه محور عالم قرار گرفتیم این مسئله است ما محوریت نداریم ما فقط یك آگاه كننده هستیم تمام شد و وَ ما عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ[[1]](#footnote-1) فقط همین است خدا به آن كه پیغمبرش است این را می‌گوید ما آمدیم یا بالاتر از جای رسول خدا می‌گذاریم می‌گوییم به وجود ما بستگی دارد و اگر ما نباشیم دینی وجود ندارد اگر لذا گاهی اوقات اتفاق می‌افتد یك بنده خدایی بود چندی پیش شنیده بودم نماز استسقا خوانده بود نیامده بود گفته بودند دوباره بخوان گفت بابا یكدفعه رفتیم آبرویمان رفت دیگر نمی‌رویم یكی دیگر برود

 یكدفعه آبرویمان رفت یعنی چه این نفس است كه ما دین را به خودمان مرتبط می‌كنیم، دین ارتباطی به ما ندارد إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ[[2]](#footnote-2)

حضرت موسی می‌گوید دین به من ارتباط و تو ارتباط ندارد ما می‌رویم پای كوه سینا و برمی‌گردیم همه خلق سامری می‌شوند یك تغییر و تبدل پیدا می‌شود بشود مگر قرار بر این است كه از اول همه مردم سلمان باشند تا آخر نه آقا پس این امتحان ها برای چیست این بالا و پایین ها برای چیست این نوسانات برای چیست تا مردم نبینند مواردی كه بتواند آن موارد قابلیت این را داشته باشد كه آنها را در آن مسیری كه هستند نگاه دارند پس از كجا بین كافر و بین مؤمن آن جا حد فاصل می‌آید اگر قرار باشد با فرستادن هر پیغمبری ظفر و نصر و غلبه همراه باشد پس دیگر میزان برای ایمان و كفر از كجا برای انسان حاصل می‌شود طرف تا می‌آید پیش آن تا یك نگاه می‌كند فوت می‌كند می‌شود دیگر كافری نمی‌ماند كسی نمی‌ماند دیگر نه ابوسفیان می‌ماند نه ابوجهل می‌ماند می‌گویند تا به هر كسی نگاه كرد كه بود خدا به حضرت ابراهیم علم غیب داد نگاه كرد دارند آن جا كار خلاف می‌كنند گفت خدا نسل این فلان فلان شده‌ها كه دارند خلاف می‌كنند را از دنیا بردار دوباره نگاه كرد چای دیگر و نابودشان كرد. ندا آمد چه خبر است بابا یكخورده چشمانت را باز كردیم داری كل خلایق را از ما می‌گیری بابا بنده‌های من همین هستند پس من توبه را برای چه گذاشتم استغفار را برای كه گذاشتم اگر این طور است در هر خانه‌ای نگاه می‌كند باید آن را ببرد هوا چون كم خانه‌ای می‌ماند علی می‌ماند و حوضش خدا می‌گوید چشمت را باز كردیم نمی‌توانی طاقت بیاوری ما این همه داریم نگاه می‌كنیم ملائكه ما دارند نگاه می‌كنند چشمهایشان را می‌بندد حالا مسئله به این كیفیت است این قضیه قضیه‌ای است كه بخصوص برای یك فقیه در مقام اجتهاد و خیلی خطرناكتر و خیلی خطرناكتر در مقام افتاء حالا اجتهاد برای خودش است افتاء برای بقیه است در مقام افتاء باید مواظب باشد بر این كه این نه تنها دین ربطی به او ندارد به اندازه سر سوزنی ارتباط به او ندارد همه آنها دربست و صد درصد مربوط به صاحب العصر است والسلام یك سر سوزنی ارتباط به ما ندارد و باید در مقام اجتهاد این را داشته باشد كه ای امام زمان این كه الان من دارم این مدرك و این مرجع را می‌بینم به خاطر این كه خودت گفتی بیایم ببینم والا من نفهمم من جاهلم من هیچی سرم نمی‌شود با این دید باید مدارك و نسبت به مراجع نگاه كرد آن وقت آن هم لطف می‌كند و یا عین یا نزدیك به آن چه كه مورد نظر او است القاء می‌كند دیگر سر از آن جا درنمی‌آورد كه بگوید كه وقتی كه دخترها بروند در دانشگاه برای این كه دیگران نروند عیب ندارد حجابشان را بردارند دست شما درد نكند عجب یعنی همانی كه خود استعمار می‌خوهد همانی كه كفر می‌خواهد ما با دست خودمان آن كه كفر می‌خواهد داریم انجام می‌دهیم آن هم همان را می‌خواهد همان را می‌خواهد كه بی حجابی باشد و بی‌بند و باری باشد و در به دری باشد هتك نوامیس باشد یعنی الان اگر امام زمان علیه السلام حضور داشت امام زمان فتوا می‌داد ای دختران مسلمان و شیعه در تركیه همه چادرهایتان را بردارید خلاص راحت بشوید كه دیگر باكی بر شما نیست زیرا اگر شما نروید آن جا كسان دیگر می‌روند به اصطلاح فردا هم به همین ملاك می‌گویند كه شلوارهایتان را بكنید اگر نكنید كسان دیگر می‌كنند پس شما زودتر از آنها بكنید ملاك این است دیگر ملاك این است كه دیگران خودش می‌شود مثل دیگران همین را به اصطلاح اینها به خاطر چیست همه اینها به خاطر دور بودن از ولایت است همه اینها به خاطر این است كه این مشكل و این معظل حل نشده این معظل ما در این جا فقط صرف آگاهی را باید داشته باشیم و به طور كلی وقتی كه بخصوص در مبانی فقهیه مسئله یك مسئله اتفاقا مهمی‌است كه من این مطلب را اگر خدا توفیق بدهد البته به دنبالش هستم نه این كه وعده سر خرمن نیست نبوده و خودم پیگیر هستم مطالبی كه به طور كلی تا به حال مطرح می‌شده چه در كلیه مباحث نظری چه مباحث فقهی و این یك چیزی است كه به نظر من جایش در فقه ما و در فلسفه ما خالی است و او این است كه مسائل فقهی ما فقط یك مسائل و روند خاص خودش را دارد كه یك سری فرض كنید مداركی هست چه آیات باشد سنت باشد روایات باشد و رجال و امثال ذلك كه این یك روندی دارد كه شخص از یك نقطه به نقطه دیگر می‌رسد و طبعا در این سیر گاهی اوقات به نتیجه می‌رسد گاهی اوقات نتیجه خلاف برای او حاصل می‌شود همین طور در مسائل فلسفی هم همین طور است.

 یك سری مسائلی كه فقط در جنبه فلسفه بحث می‌كند و نسبت به مطالب فلسفی خشك و دو دو تا چهار تا می‌آید جلو و مطالب را به اصطلاح دسته بندی می‌كند خب این البته روشی بوده كه تا به حال بر این اساس بوده ما نسبت به مسائل دیگر یك همچنین مسئله ای هم داریم.

 یكی از مسائلی كه از مدتها مورد نظر من بود و این را نسبت به مسائل فلسفی من می‌خواستم اعمال كنم اگر خدا بخواهد شاید یك مقداری كه از حجم اشتغالات ما كم بشود ما به این قضیه بپردازیم البته اگر خدا بخواهد دیگر و او این است كه مسائل فلسفی همراه با سایر جهات و آن حقایق خارجی نفس الامری چه در مسائل تكوینی یا مسائل تشریعی و امثال ذلك مورد بررسی قرار بگیرد یعنی همراه با او باید این مسائل مطرح باشد یك فیلسوفی كه نسبت به مسئله علت و معلول می‌خواهد بررسی كند بدون اطلاع بر اعجاز انبیاء و خوارق عادات نمی‌تواند این مسئله را بررسی كند یعنی اگر یك شخصی بیاید و مسئله علیت را فقط از یك دریچه یا در مقام استعداد و فعلیت همین طور بخصوص حالا در حركت جوهری و اینها كه در آن جا صحبت شد و اینها اگر بخواهد انسان بررسی كند نمی‌تواند فقط و فقط بر اساس مشاهدات عینیه روزمره خودش نگاه كند من حیث المجموع زیرا پدیده‌هایی كه اتفاق می‌افتد فقط منحصر در یك مجرا نیست یكی از آنها را ما داریم می‌بینیم كه الان این درخت سبز می‌شود فرض كنید كه باغبان می‌كارد یك نهال بوده می‌رود بالا این یكی از آنها است هزاران هزار پدیده داریم كه این پدیده ها از دیدگان ما غائب است و پدیده خارج است و مگر مبانی فلسفی ما نباید بر اساس حقایق و عینیت تكوینی خارجی باشد.

 وقتی علامه طباطبایی در مسئله علیت به این نقطه می‌رسد كه در مسئله علیت فقط برداشت زمان هست ولی نفس آن حقایق عرضیه كه عبارت است از تبدل جوهر به جوهر دیگری تا وصول به آن فعلیت باید باشد وقتی به این نتیجه می‌رسد از كجا می‌رسد از همین برداشتی كه نسبت به وقایع خارجیه دارد انسان پیدا می‌كند و این وقایع خارجیه را می‌خواهد در ماوراء طبیعه تسری بدهد ولی وقتی كه انسان از دیدگاه دیگری می‌خواهد به این قضیه نگاه بكند و خودش مشاهده می‌كند یا خودش تجربه می‌كند یا خود آن شخصی كه می‌خواهد نظریه بدهد تجربه این مسئله را می‌كند این كه خودش بیاید یك خا رق عادتی از او سربزند یا این كه نه خودش مشاهده می‌كند و مطلب را می‌فهمد و یا این كه از او سوال می‌كند و به كنه مطلب می‌رسد كه قضیه این طور نیست اصلا تبدل جوهر به جوهری نیست تبدل یك جوهر به جوهر دیگر است همین بین دیگر این دو فاصلی نمی‌تواند بیفتد آن وقت از این جا پی می‌برد به این كه در تحقق اعیان خارجی نیاز به حصول جواهر متدرجه الحصول نیست برای رسیدن به یك فعلیت و به یك حصول فعل زمین تا آسمان یك مرتبه یك نظریه فلسفی تغییر پیدا می‌كند خب این از كجا پیدا می‌شود وقتی كه این را می‌بینی این را هم ببین نه این كه این را تنها ببینی این را هم ببین و موارد دیگر را امام رضا علیه السلام كه اشاره می‌كند به صورت اسد برقماش امام رضا چه می‌كند می‌آید سلسله طولیه را طی می‌كند سلسله عرضیه را عرضیه كجا بود خاكی نیست صورتی نیست مسئله‌ای نیست هیچی نیست اگر به امام رضا بگوید این صورت را تو چیز كردی حضرت بالاخره شاعر هست نسبت به فعلی كه انجام می‌دهد یا نه نعوذبالله شاعر است خودش شاعر براین است كه این اراده او اولا به چه تعلق گرفته و ثانیا به چه و هلم جرا اگر از حضرت سوال بكنی من دارم از طرف حضرت جواب می‌دهم اگر سوال بكنید حضرت هم می‌گوید من یك اراده بیشتر نكردم این صورت را تبدیل به عینیت كردم تمام شد

 تلمیذ: آن هم سیر تكوینی است نسبت به بشیر

 استاد: خب آن یكی سیر و این هم یك سیر

 تلمیذ: قاعده كلی می‌خواهد ارائه كند

 استاد: اگر می‌خواست قاعده كلی ارائه بكند نمی‌آید قضیه حضرت عیسی را بگوید إِنَّ مَثَلَ عِيسي عِنْدَ اللَه كَمَثَلِ آدَمَ[[3]](#footnote-3) كجایش قاعده كلی است اتفاقا می‌خواهد خرق قاعده كلی كند یا در قضیه آدم كه نمی‌آید این قضیه را مطرح بكند فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ[[4]](#footnote-4)

 تلمیذ: آنجا چه می‌خواهد بگوید

 استاد: سیر حركت نفس از عالم جمادی به سمت عالم انسانی این را میخواهد در این جا بیان بكند كه این نفس قدرت و قابلیت این را دارد كه از یك وجود غیر متحرك به حیات حیوانی متبدل بشود كم كم تا برسد به این به آن مرتبه انسانی

 تلمیذ: نفس ناطقه‌ای نبوده

 استاد: نفس ناطقه نطفه بوده نفس ناطقه همان نطفه است كه در سیر به این جا می‌رسد صحبت ما در همین روزها در این بود دیگر كه وقتی شما مسئله زمان را بردارید تمام این حقایق خارجیه به صورت یك امر ثابت در این جا درخواهد آمد همانی كه قرار است راجع به آن صحبت كنیم آن امر ثابت ا ز كجا نشأت می‌گیرد همان امر ثابت از یك حقیقتی كه در طول این سیر نهایتش او است ولی ما آن نهایت را نمی‌بینیم ما قدم اول را می‌بینیم بعد باید منتظر بشویم برای قدم دوم علقه بعد منتظر بشویم برای مضغه ثم همین طور فَكَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ[[5]](#footnote-5) این برای دیدن اینها باید به انتظار بنشینیم حالا در خود نفس الامر هم این مسئله معدوم است یا این كه این مسئله محقق است، خدا می‌خواهد این را در این جا بفرماید آن حقیقت ثابت نفس الامری چطور در بستر زمان و مكان و در بستر اعیان خارجیه مراتبی را طی می‌كند این یك مسئله است از آن طرف اراده او هم نسبت به مسئله دیگری هست آن نسبت به امر این امر تعلق می‌گیرد به این مسئله متدرج الحصول در بستر زمان یك مطلبی هم بالاتر از این است كه إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[[6]](#footnote-6) وقتی امر تعلق بگیرد به ماده كن تكوینیه این كن تكوینیه آن یكون تكوینیه را به دنبال دارد بدون این كه این مقدمه طی بشود هر دو یك اراده است یك اراده اراده از تبدل یك صورت به صورت دیگر بدون فاصله صورت دیگر یك اراده از تبدل یك صورت به صورت دیگر با طی آلاف من الصور العینیه و صور الخارجیه هر دو یكی است هر دو یك مسئله است اتفاقا این مسئله برای این مطرح شد تا انسان اراده و قدرت مشیت خدا را در یك طریق نداند كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ[[7]](#footnote-7) یعنی فی كل دور هو فی شأن امروز به این نحو است فردا به نحوه دیگر است و هر دو در واقع یكی است این معجزه امام هم در طی این مطالب فلسفی بیاید این واقعه بیاید این مسئله تجرد و اینها بیاید لذا من یك طرحی كه در این مسئله دارم عرض می‌كنم اگر یك قدری از مسائل یكخورده تخفیف پیدا بكند همین مسئله ای كه در دست داریم در این جا خلاصه به یك شكل دیگری به طور كلی فلسفه و عرفان نظری مطرح می‌شود اصلا غیر از آن چه كه در این ١٤٠٠ سال مطرح بوده یعنی یك فلسفه عینی یك فلسفه ملموس كه انسان این فلسفه و مبانی را با وجود خودش حس كند یعنی مشهودش بشود و وجدانی او بشود صرفا این نباشد كه مسائل خشك و جامد چه در عرفان نظری چه در عرفان منتهی خب در مسئله عرفان نظری باید به مبانی و مدارك و مراتبی مراجعه كرد كه آنها مفتوح و معلوم هستند و به هر چیزی نمی‌شود در آن جا تمسك كرد آن یك قدری قضیه‌اش مشكلتر می‌شود و دقیقتر می‌شود چون می‌رود در مباحث شهود و كشف و اینها كه ملاحظات خاص خودش را دارد و اما مطلب دیگری كه قبلا مورد نظر من بود و كم كم همین طور پیش آمد این بود كه نسبت به مسائل فقه هم قضیه همین است یعنی فرض كنید وقتی كه یك مرجعی و یك مجتهدی نسبت به یك مسئله فقهی می‌خواهد بررسی بكند نباید فقط صرفا آن روایت را ببینید یا صرفا یك مبنای اصولی را مد نظر قرار بدهد یا صرفا فرض كنید كه آیه ای را بلكه باید حقیقت این مبنای تكلیفیه ملاكش برای این مجتهد روشن بشود مناطش باید برای او مشخص بشود و بعد با آن ملاك بتواند نسبت به یك مطلبی فتوا بدهد، اجتهاد بكند ولی لازمه آن این است كه به جوانب و اینها بتواند اطلاع داشته باشد این مطلب جایش خالی بود یعنی جای این قضیه خالی است كه چطور انسان این مسئله را می‌تواند دریابد مسائل مختلفی انسان می‌تواند ببیند فلان شخص در فلان جا با این كه عالم بود این طور حكم كرد در فلان قضیه طور دیگری همین مسائل شخصیه ای كه ما در روایات داریم همین بسیاری از مواردی كه فرض بكنید كه ما در اخبار مشاهده می‌كنیم اینها همه به همین قضیه برمی‌گردد یعنی به این جا برمی‌گردد كه ما فقط صرفا یك ظهوری را داریم می‌بینیم یك قضیه و مسئله‌ای را داریم می‌بینیم و بعد او را می‌خواهیم گسترش بدهیم و از او حكم كلی استنباط كنیم در حالتی كه اگر اطلاع داشته باشیم مانند افرادی از بزرگان مثل مرحوم آقا اینها مطالب مختلفی نقل می‌كنند و چه بسا متضاد همه اینها برای چیست گیرم بر این كه اینها همه درست است یعنی واقعا این منقول صحیح بوده ولی صحبت در این است نیست توجهی به فضای موجود نداشتند و با روحیات ایشان آشنایی نداشتند و با خصوصیاتشان آگاهی نداشتند می‌آیند این مسئله را سرایت می‌دهند به همه افراد می‌گویند كه ما با آقا در فلان مجلس شركت كردیم ایشان به صاحب خانه گفتند شما فلان كار كنید شما اشكال ندارد سوال كرد ایشان گفتند كه نخیر هیچ اشكالی ندارد در حالیكه در جای دیگر همین قضیه سوال می‌شود می‌گویند نه نباید انجام بدهید تناقض است در حالتی كه در این گونه مطالب بنده خودم بودم چرا از دیگری بگویم بنده خودم بودم در بسیاری موارد می‌دیدم الان این موضوع موضوعی است كه شرایطی كه در آن شرایط این مسئله قرار دارد آن شرایط اقتضای این مسئله را می‌كند اگر ما هم یك همچنین اشرافی داشتم در یك همچنین شرایطی ما هم همچنین حكمی می‌كردیم رسیدن به این مطالب محل و جایی برای صحبت و تأمل دارد من در افق وحی یا در جلد دوم اسرار ملكوت هست كه آن قضیه رفتن آن عالم را در مشهد كه خودم بودم در زمستان و راجع به وقف آن مساجد و مدرسه‌های خیرات خان كه وارد در حرم شد سوال كرد و ایشان جواب دادند كه وقتی كه زوار امام رضا احتیاج به مكان دارند باید این مكان برای آنها حاصل بشود طی المكان كه نداریم فرض كنید كه توسعه در مكان پیدا بشود این مدرسه یك پانصد متر جایش را عوض كند یك زلزله بیاید زمینش را بردارد ببرد آن جا یك زمین دیگری جایگزینش بشود این را كه نداریم مدرسه سرجایش است و الان زوار امام علیه السلام در مضیقه هستند و از آن طرف هم مسئله وقف باشد در اینحال مجتهد عادی می‌گوید آقا وقف است حرام است چرا كه زیارت امام رضا مستحب است یك كسی بود می‌گفت كه آقایان نماز جمعه واجب است زیارت امام مستحب است یعنی زیارت امام نروید در یك شهری یكی از این شهرها می‌گفت شهرهای جنوب می‌گفت زیارت امام مستحب است ولی نماز واجب است بلند شوید بیایید نماز یكی هم مسائل را این طوری بیان می‌كند در حالتی كه آن كسی كه به حاق دین رسیده باشد امام را اصل می‌داند امام رضا اصل است نماز و روزه و وقف و جهاد و حج و زكات و خمس فرع است اصل امام رضا است بر این محوریت باید نماز شكل خودش را پیدا كند حج شكل خودش را پیدا كند زكات باید پیدا بكند نماز باید پیدا بكند صوم باید پیدا بكند همه اینها بر محوریت امام رضا و امام زمان است كه باید جایگاه خود پیدا بكند آن اصل می‌شود و بقیه فروعات می‌شوند وقتی همه شد فروعات فرع مترتب بر اصل است اگر اصل در یك جا برای او یك حكم خاص پیش آمد فرع هم متأتر می‌شود ببینید یك فقیه واقعی این را آن دارد می‌فهمد این دارد چه می‌گوید این فقط كتاب لمعه را باز كرده باب الوقف یحرم تبدل الوقف فی غیر الوقف الشخصی من موقع الی موقع ابدا این همین را فقط خوانده دیگر هیچ چیزی نخوانده نه از امام رضا سردر می آید نه می‌داند وقف دو گونه است یك وقف عام داریم یك وقف خاص داریم در وقف خاص تبدل جایز است در وقف عام جایز نیست همین خشك و جامد آمدند جلو و بعد هم از آن طرف نگاه می‌كند می‌بیند روایت داریم پیغمبر فرمودند كه پاره تن من در طوس است هر كسی او را زیارت بكند بهشت بر او واجب می‌شود یا ثواب چیز می‌دهند نگفته است كه واجب است گفته هر كسی زیارت كند خدا به او ثواب می‌دهد پس این مستحب است آن تصرف در وقف حرام می‌شود، زیارت امام رضا علیه السلام می‌شود مستحب و مستحب نمی‌تواند با واجب در این صورت تقابل بكند پس وقف می‌آید و زیارت امام رضا را كنار می‌زند معنای كنار زدن یعنی چه نه این كه معنایش این است كه زیارت به طور كلی نیست یعنی آن فضایی را كه باید برای التجاء و رجوع مردم است آن فضا را سلب می‌كند زوار در مضیقه قرار می‌گیرند در ناراحتی قرار می‌گیرند واقعا اگر فرض كنید كه در الان اگر وضعیت حرم‌ها مثل همان وضعیت زمان شاه بود كه ما می‌رفتیم با این ارتباطات اصلا مگر امكان بود چطور از آن درون مسجد گوهرشاد مردم می‌توانستند بیایند و بروند آن موقع كه اصلا وسایل كه ما می‌رفتیم وسایلی نبود با چه فشاری ما می‌رفتیم این فاصله بین دو صحن را طی می‌كردیم مگر امكان داشت با آن امكنه و با آن طرقات و با آن فضا این جمعیت از ایران از سعودی از كشورهای خارج اینها همه برای زیارت امام رضا بیایند و بتوانند بروند و در فشار قرار نگیرند چه كسی گفته باید در فشار قرار بگیرند زائر باید بهترین امكانات را برای زائر امام رضا قرار داد باید جا داد مجانی باید به زائر امام رضا جا داد مجانی باید غذا داد اینها بر عهده حكومت اسلام است كه زائر ائمه را این طور تجلیل كند امام رضا كم پول ندارد تا بخواهی پول دارد اینها همه برای كیست برای زوار است اینها برای آن كسانی است كه می‌آیند باید حكومت زوار ائمه را اسكان بدهد باید غذا بدهد باید بهداشت آنها را انجام بدهد حالا مسافرتهای دیگر خب طرف می‌خواهد برود تایلند هر غلطی می‌خواهد برود بكند به جهنم ولی برای كسی كه می‌خواهد به زیارت امام رضا برود كسی كه می‌خواهد به زیارت امام حسین برود كسی كه می‌خواهد به زیارت مكه و مدینه برود مسئله فرق می‌كند خیلی فرق می‌كند می‌فهمید چه دارم می‌گویم متوجه هستید حاكم اسلام باید برای این ها ایجاد رفاه كند نه این كه بیشتر از آنها پول بگیرد باید در صدد احیاء و تعظیم شعائر ولایت قرار بگیرند چون همه هستی ما صاحب الزمان است و مظاهری كه در این ولایت قرار گرفته در بقاء ارض قرار گرفته یك مقداریش در عراق یك مقداریش در آن جا امام رضا علیه السلام حضرت معصومه سایر امكنه‌ای كه هست در این جا حضرت عبدالعظیم حسنی كه حضرت می‌فرمایند من زار عبدالعظیم كمن زار الحسین بكربلا ببینید از امام و از معصوم آمده این مسئله شوخی نیست قضیه اینها چیزهایی ا ست كه بر عهده حكومت اسلام است این كه بیاید و اینها را رشد بدهد و ترویج بدهد و مسئله ولایت را در نفوس زنده كند بهترین امكانات را باید در اختیار زوار امام رضا قرار داد بلیط هواپیمای مشهد باید از همه هواپیماها كمتر باشد تا افراد بروند آن جا می‌خواهی اضافه كنی بلیطهای مسافرت‌های خارج بی بند وباریها را هر چه می‌خواهی اضافه كن برای امام رضا را باید كم كرد از بهترین قطارها را باید باری مشهد قرار داد بهترین اتوبوسها را باید برای آن جا قرار داد نه اتوبوسهای خراب را بگذارند آن جا و آن هم اصفهان و شیراز و نمی‌دانم فرض بكنید كه چیز را ببینید دیدگاه چقدر تغییر می‌كند و اگر برای فقیه این دیدگاه حاصل بشود آن وقت در همه استنباطات دیگر فرق می‌كند دیگر فقط اختصاصی به مدرسه خیرات خانه و فرض كنید كه توسعه صحن‌های و .. امام رضا علیه السلام دیگر نمی‌ماند در همان زمان سابق یادم است وقتی كه ولیان آمده بود و تخریب می‌كرد بسیاری از افراد بر او اعتراض كردند یكدفعه آمدند پیش مرحوم آقا و گفتند كه آقا ولیان آمده تخریب كرده خانه‌ها را و وقف را ایشان فرمودند پس چطوری باید این صحن و سرای امام رضا وسعت پیدا كند از آسمان كه نمی‌شود بیاید زمین اضافه بشود همین باید بشود دیگر بله حالا به خاطر این كه چون وابسته به دستگاه بود به او فحش هم می‌دادند خب حالا اگر ما در این زمان باشیم همین كار را نباید انجام بدهیم باید نفس این كار را انجام بدهیم از نكنیم چكار كنیم پس چه توسعه ای پیدا بكند پس چگونه توسعه پیدا می‌كند این هم یك مسئله است دیگر مسائل اجتماعی و اینها كه دیگر .. كه بایستی انجام بشود این قضیه قضیه‌ای است كه به طور پراكنده مطرح شده من یك همچنین طرحی را دارم كه در خلاصه در صلاه جمعه مرحوم آقا چون بالاخره مربوط به ایشان بود نخواستم این قضیه در آن جا اعمال كنم لذا حواشی كه در آن جا زدم فقط صرفا حواشی فقهیه است البته در لابه لای آن هم اگر ببینید مسائل مربوط به آن چیزها مطرح شده كه امام جمعه باید چه بگوید و چه مسائلی را مطرح كند در مسائل اخلاقی چه باید بگوید آن جا یك مطالبی را ما خلاصه گفتیم كه باید مستقل باشد و از خودش باید چیز كند نباید كسی بر او تحمیل كند مطلبی را نباید بر او تحمیل كرد باید خودش از روی فهم خودش و از روی اطلاع خودش بایستی كه آن چه را كه صلاح می‌داند صلاح افراد و جامعه و صلاح ابقاء حكومت اسلام می‌داند باید بیاید آنها را بیان كند مطالبی را عرض كردم ولی باز خیلی جای صحبت داشت كه آنها را من حالا گذاشتم برای بعد اگر خدا توفیق بدهد این نكته را كه در اجتهاد و تقلید مرحوم آقا كه در دست داریم اعمال می‌كنیم این مسئله البته این جا هم جایش خیلی زیاد است منتهی حالا انشاء الله تا خدا كی به ما این توفیق را بدهد كه بتوانیم چون واقعا این خیلی فكر مرا گرفته این مسئله اجتهاد و تقلید با توجه به سایر كارهای دیگر و مسائل دیگر همین طور مانده و حالا دیگر اگر خدا بخواهد در كیفیت سیر استنباط و اجتهاد یك تكانی شاید بدهد و از نقطه نظر كیفیت اطلاع مجتهد بر مبانی و ورود در مطلب كه از كجا وارد شود ورودیش كجا باشد و خروجیش كجا باشد این خیلی تأثیر دارد یكدفعه ممكن است بیان یك قضیه و یك حكایت به طور كلی اصلا نتیجه را چیز دیگری برای آن مجتهد در مقام استنباط این را حاصل می‌كند و بعد هم دیگر بی در و پیكر نخواهاد شد یك خرده حساب و كتاب پیدا می‌كند

 تلمیذ:

 استاد: الامور مرهونه باوقاتها و تكالیف كه خود همین استنباط یكی از همین است این هم مرهون به استعداد و اطلاع خود شخص هست ما كه نمی‌گوییم كه معصوم هستیم ما می‌گوییم در قدر امكان نسبت به آن حقایق و حوادثی كه در بیان این تكلیف از ناحیه امام علیه السلام دخیل بوده است ما اطلاع پیدا بكنیم ما این را می‌خواهیم بگوییم و اما این كه در نفس ملكوتی امام علیه السلام چه می‌گذشته ما كه خبر نداریم امام برای چه این مطلب را فرمودند و چه علتی داشته كه در این جا این حكم را كردند به آن میزانی كه فرد بتواند اطلاع پیدا بكند و برای او اطمینان پیدا بشود. اگر اطمینان پیدا نشد نباید بگوید. مگر مجبور است استنباط كند؟ چه كسی گفته كه هر شخصی كه وسایل باز می‌كند بیاید به مردم فتوا بدهد؟ تمام اینها در صورتی است كه انسان اطمینان قلبی پیدا بكند برای این كه این حكم و نتیجه ای كه به او رسیده نتیجه موافق با آن مكنون امام بوده حالا بر حسب آن فهم خودش و سیر وجودی خودش لعل این كه بعدا این مسئله تغییر كند و بعد با گذشت زمان رأیش تغییر پیدا كند این همه اختلاف در فتاوا كه است برای چیست

 تلمیذ: آنها كه این قاعده را قبول ندارد

 استاد: ما هم همین طور ما هم بر حسب همین است اگر ما بر همه امور اطلاع داشتیم دیگر حكم لایتغیر خواهد بود ولی نه مجتهد با وضع فعلی و با شرایط فعلی و با نقائص فعلی این چه روشی است آیا روشی است كه تا به حال بوده یا این روش است این روش أقرب است من نمی‌گویم كه این صد درصد منطبق است می‌گویم این أقرب به واقع است این چیزی است كه نبوده تا به حال یعنی در كتب فقهی از اول فقط از كتاب طهارت تا آخر دیات فرض بكنید كه این حكم را نقل می‌كند فتوا را نقل می‌كند و بعد هم استدلال می‌كند حالا چه شرایع باشد، جواهر باشد، لمعه باشد هر چه می‌خواهد باشد خلاف باشد امام این را فرمودند فلانی این را می‌گفته و به اصطلاح مسئله این است فقط نفس تكلیف و نفس حكم گفته می‌شود حالا یا روایات متضاد نقل می‌شود یا نمی‌شود فرض كنید كه در جواهر همه را هم تازه را نمی‌آورد گزینشی می‌آید ایشان نقل می‌كند بعد هم با آن كیفیت خیلی ناقصی كه خودتان می‌بینید كه دیگر چطوری وارد مسئله می‌شود در همان جایی كه جای عمق دادن است یكدفعه می‌گوید والله العالم و نمیدانم مسئله را تمام می‌كند و می‌رود و با یك تشكیكی قضیه ختم می‌شود ولی اگر قرار باشد بر این كه فرض بكنید كه یك باب الطهاره یك فقیهی بخواهد بنویسید دیگر در آن جا فقط یك روایت نمی‌آید نقل بكند بلكه می‌آید وضعیت طهار و كیفیتش و آن چه كه راجع به او آمده كه خیلی مسائلی هست كه در همان طهارت و كسب طهارت و نظری كه امام علیه السلام دارد نسبت به طهارت موارد مختلف كیفیت انفعال شیء قلیل باشد غیرقلیل باشد از مایع‌ها باشد كیفیت میعان فرض كنید كه اگر مایعی باشد یك فضله بیافتد همه مایع نجس می‌شود یا فقط یك محدوده خاص نجس می‌شود میزان میعان باید چقدر باشد آیا قابل تسری است اینها همه چیزهایی است كه چیز نیست یعنی فقط فرض كنید كه طهارت چیزهای دیگر كه حالا خیلی چیزهای مهمی‌است كه انسان با توجه به برداشت امام از مسائل مختلف در باب طهارت به دست بیاورد كه منظور از انفعال چیست این كه حضرت می‌فرماید منظور از قلیل بودن چیست منظور از میعان چیست میزان غلظت میعان این به چه نحو است اینها همه چیزهایی است كه یكدفعه ممكن است برای انسان یا خلاف آن چه كه تا به حال مطرح بوده برای انسان حاصل كند مسئله را و این به چه می‌ماند بسته به این می‌ماند كه انسان نسبت به قضایا حوادث پدیده‌ها مطالب خودش كیفیت برخورد بزرگان با این گونه مطالب به چه نحو و به چه كیفیت است مسئله است فرض كنید كه الان یك فضله بیافتد همه می‌گویند آب نجس است و برنج هم نجس است و چون این در همه سرایت كرده و تمام شده رفته در حالی كه این طور نیست قضیه فقط در یك محدوده خاص خودش را دارد بقیه به اصطلاح پاك است حالا به دست آوردن این مسئله گاهی اوقات انسان ممكن است خودش از یك مسائل شخصی به یك نتائجی برسد تجربیات شخصی خودش با افراد برسد به این مسئله و این آن وقت نشان می‌دهد كه پس آن را كه فرض كنید كه در روایات هست كه اگر دارد كه همه نجس است پس یك چیز دیگری بوده است عین این كه ما الان داریم مشاهده می‌كنیم نبوده آن یك ضربانی داشته یك انتشاری داشته چیز خاصی نبوده این بینش و انبساط فكر به واسطه یك اشرافی به وجود می‌آید كه این اشراف ملزوم اطلاع بر حوادث و قضایایی است كه در ارتباط با این مطلب می‌تواند قرار بگیرد.

 تلمیذ: این دیگر فرق كلام است

 استاد: نه نه نه عین كلام امام است كلام امام در این زمینه بوده ما كلام امام را نفهمیدیم

 تلمیذ: اصالة الاطلاق با وجود مقدمات حكمت را شما جاری نمی‌كنید

 استاد: اصالت الاطلاق خود مقدمات حكمتی كه در آن جا فرض كنید كه عدم البیان است یكی این است دیگر در صورت عدم البیان ما می‌گوییم در آن جا بیان است منتهی بیان از دیدگاه شما مخفی است وقتی كه در یك مسئله امام علیه السلام در قضیه علی بن یقطین حضرت به او دستور می‌دهند كه به این كیفیت عمل كن این در این جا چه مطلبی را شما استنباط می‌كنید افراد دیگر باشند می‌گویند یك واقعه شخصیه از آن طرف هم آن موسی بن جعفر است نه اطلاع داریم نه چیزی در این جا تقیه است تقیه هم خلاف ما أنزل الله است و ما انزل الله فقط بر حسب شیعه دارد انجام می‌دهد و این در آن جا به خاطر حفظ دماء امام علیه السلام علی خلاف ما انزل الله به نحو موقت حكم خلاف را حضرت تشریع فرموده علی خلاف ما أنزل الله وقتی كه آن مسئله تمام شد آن برمی‌گردد به حالت اول و به كیفیت اول این آن چه گفتیم و دیگر قابل تسری نیست قابل چیز نیست این مسئله مربوط به امام است شما در همین مسئله اگر این دیدگاه شما آمد و نسبت به این مسئله تقویت شد اصلا خودتان می‌توانید موارد دیگری را بتوانید استنباط بكنید نه فقط در این جا در فلان قضیه فلان زن می‌خواهد فلان كار را انجام بدهد حالا در این موقعیت اشكال ندارد فلان مرد فلان كار را می‌خواهد انجام بدهد در این جا عیب ندارد این كه دیگر علی بن یقطین نیست هارون نیست شما با توجه مجتهد با توجه به آن ملاكی كه به دست می‌آورد در كیفیت وضو در آن جا می‌تواند خود او مواردی را كه اگر امام علیه السلام بودند خود امام علیه السلام این طور دستور می‌دادند این می‌تواند به آن جا برسد البته باید اطمینان پیدا بكند نسبت به این قضیه

 تلمیذ: با قیاس خطرناك می‌شود

 استاد: هان آن جا دیگر بله آن جا دیگر همین بایستی كه مراعات كرد در این مسئله و به آن ملاك رسید و بعد از این كه انسان به آن ملاك رسید با قیاس این مسئله را می‌تواند فرق بگذارد می‌تواند جدا كند اگر برسد لذا قبل از این كه آن جا برسد نمی‌تواند انجام بدهد من نگفتم كه لذا گفتم هر كسی نمی‌تواند وسائل را باز كند فتوا بدهد ولی كسی كه این مجرا و این جریان را طی كند با این سرمایه‌ای كه دارد به آن اطمینان می‌تواند برسد با حفظ ان اصول

 تلمیذ: و لو عرف این را متوجه نشود مثلًا از لحاظ باطنی این به اتحاد وجودی با امام رسیده می‌گوید من مطمئن هستم كه این منصوص العله است و علت حكم برای من این است ولو اینكه عرف برداشتی از این ندارد

 استاد: نكند

 تلمیذ: شخصی نمی‌شود آن مسئله

 استاد: نه

 تلمیذ:

 استاد: عرف خودش این را از ما می‌گیرد ما داریم برای عرف تكلیف تعیین می‌كنیم عرف بر این اساس آمده جلو و به این جا رسیده الان در عرف قبل از این كه فرض كنید كه این مسائل را ما بخواهیم این طور واضح مطرح بكنیم مثلًا از مسئله كافر، عرف چه می‌فهمد از مسئله فرض بكنید كه طهارت نصاری چه می‌فهمد این عرف را ما آمدیم برایش تعیین كردیم شخص یكدانه مسیحی آورده در منزل زمان شاه مرحوم آقا وقتی می‌خواست برود یواش به مرحوم آقا گفت آقا دستتان را آب بكشید مثلا مصافحه كردند این یك آدمی معمولی در عرف بود ما آمدیم برای این عرف تعریف كردیم كه آقا مسیحی نجس است یهودی نجس است وقتی كه ما بیاییم و فرهنگ را عوض كنیم عرف هم عوض می‌شود عرف هم دیگر همچنین فرهنگی نخواهد داشت

 تلمیذ: فرمایش سابق شما بر این بود كه ما باید بر اساس عرف حكم صادر كنیم

 استاد: این مسائل عرفی آن جا كه آن كه دو تا است یعنی این مفاهیم عرفی است همان آن متفاهم و اینها چون رسول خدا با عرف به اصطلاح صحبت می‌كند این قضیه فرق می‌كند، این ملاك احكام است

 تلمیذ: تشخیص موضوع عرف دخالت دارد

 استاد: بله

 تلمیذ:

 استاد: خیلی اصلا مسائل زمین تا آسمان تغییر می‌كند فقط قضیه به نماز و روزه ختم نمی‌شود به دماء برمی‌گردد به نفوس برمی‌گردد به اعراض برمی‌گردد آن جاها را می‌خواهیم چه كنیم صاف بگوید فلانی اعدام یك حرف می‌زند مرتد است یعنی چه آخر این والذين يحاربون الله از كجا درآید يحاربون الله لا یحاربونی همین ها است مسائلی كه صدای همه درآمده خیلی قضایا هر كسی آمده دارد فتوا می‌دهد هر كسی آمده دارد نظر می‌دهد هر كسی آمده دارد تعیین می‌كند ریش به صورتش درنیامده طرف دارد می‌آید حكم بیان می‌كند فتوا می‌دهد الان یكی از مسائلی كه خب هست دو نفر بیایند كار خلاف انجام بدهد بیاید به شما بگویند این خودش دارد اربع مرات اقرار می‌كند و آن از ترس قیامت مثل آن زنی كه رفت پیش امیرالمومنین دیگر كسی مجبورش نكرده بود خودش رفت ولی امیرالمومنین نگاه می‌كند می‌بیند این عقوبت برای این نیست به این سیما نمی‌خورد این آن چیزی است كه مجتهد باید بفهمد كه این قیافه به این می‌خورد یا نمی‌خورد گرچه آمده گرچه خودش تقاضا كرده گرچه خودش اقدام كرده خودش طلب می‌كند و آن جوانی كه آمده و می‌گوید مرا از آتش رها كن اینها چیزهایی است كه اگر ما باشیم می‌گوییم كه چهار مرتبه خودش آمده شهادت داده این به اصطلاح واجب است عقابش بكنیم اما اگر من باشم یكی از این موارد اگر بیاید فلان است یك نگاه باید بكنیم دو تا كلمه صحبت بكنیم به او این را می‌گویم این دفعه اگر آمدی شهادت خواستی بدهی این دفعه حدت می‌زنم اصلا از ادای شهادت من آن را نگه می‌دارم كه به دفعه دوم نرسد نه این كه حالا بلند شو برو این حرفها چیست كه می‌زنی ممكن است كار دست خودش بدهد بعدا یك جایی دیگر برود علی كل حال چهار دفعه هم شهادت داده چهل دفعه شهادت بدهد وقتی كه این بر او مترتب نیست چهل دفعه هم شهادت بدهد دیگر هر چه می‌خواهد اصلا بزند در روزنامه برو بابا چرا چون این در چه وضعیتی بوده حالش چه بوده چه جهتی برای او پیش آمده توانسته خودش را كنترل كند یا نتوانسته آقا زمین تا آسمان مسئله همین گونه كه نمی‌زنند بكشند هر كسی را یا این كه كاری انجام بدهند به همین راحتی كه نیست قضیه اینها آن چیزهایی است كه از لابه لای مطالب، تاریخ، ارتباط انسان با بزرگان اینها درمی‌آید به دست می‌آید توضیحاتی كه ممكن است بعضی از بزرگان بدهند وقایعی كه ممكن است نقل بكنند تجربه‌ای كه ممكن است برای انسان پیدا بشود اصلا یكدفعه می‌بینی فهم یك فقیه نسبت به یك مسئله یك جور دیگر و یك قسم دیگر است و من می‌دانم مرحوم آقا مطالبی داشتند كه حتی تا آخر هم بیان نكردند اظهار نكردند حتی به من هم نگفتند منتهی اگر زمینه ای پیدا بشود یا مثلا یك چیزی این كه دائم وقتی حضرت تشریف می آورند یأتی بدین جدید این بخاطر همین قضیه است طرف یك جور دیگر فكر می‌كرده حالا یك جور دیگر است.

1. سوره النور (٢٤) ذيل آيه ٥٤ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الاعراف (٧) قسمتى از آيه ١٥٥ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره آل عمران (٣) آيه ٥٩ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره الحج (١٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره المومنون (٢٣) قسمتى از آيه ١٤ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره يس (٣٦) آيه ٨٢ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره الرحمن (٥٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-7)